## عدم جواز عمل به علوم باطنی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 تلمیذ: فلانی زنگ زده گفت ما چی‌كار كنیم؟ حالا كه اینجا آمده‌ایم هم جواب نمی‌دهند؟

 استاد: بگوئید برای سلوك شما خوب است! خیلی چیزها در جواب ندادن حل می‌شود نه در جواب دادن. امروز كه می‌آمدیم صحبت بنده خدایی بود كه از دوستان است و ظاهراً جلسات عنوان هم می‌آید و گفته بوده كه، مشاهده‌ای؛ كشفی! یك چیزی ندارید؟! ما یك مشكلی داریم!.

 ظاهراً پدرش به رحمت خدا رفته و مثل اینكه اموال زیادی هم داشته، خیلی! خلاصه این اقوامشان این شخص را از ارث محروم كرده‌اند و حالا دنبال این می‌گردد كه به طریق غیرعادی، به طریق حالا شهودی، مكاشفه‌ای، خوابی، پدرش را ببیند و خلاصه كیفیت حلّ مشكل را از او سوال كند كه چطوری به اموالش برسد. و خلاصه دست به دامان رفقا شده بود كه بواسطه آنها یا ما اگر چیزی در چنته ما هست راهی به این قضیه پیدا بكند.

 من عرض كردم به او بگویید كه وظیفه ما عمل كردن بر طبق تكلیف به مقتضای ظاهر است و غیر از این وظیفه‌ای نداریم.

 آن چه كه در این عالم اتفاق می‌افتد بی حساب نیست و ما حساب مسائل آن دنیا را با مسائل این دنیا نباید جدا بدانیم و نباید اینها را به دو قسم تقسیم كنیم. اشتباهی كه ما می‌كنیم و خیلی‌ها این اشتباه را دارند این است كه برای مسائلی كه در این دنیا می‌گذرد یك پرونده خاصی تشكیل می‌دهند و گویا آن را خارج از اراده و مشیت خدا در عالم واقع می‌پندارند و برای آن چه كه در آنجا است، حالا اطلاع بر غیب و عالم برزخ و مثال آن چه را كه خارج از این محیط ظاهر و ترتیب علل و اسباب ظاهری است برای آن حساب دیگری قرار می‌دهند و می‌خواهند از این ظاهر عبور كنند و به آن باطن برسند، یعنی از این ظاهر به تحقق آن مسائل باطن آنهم در ظاهر برسند!

 وقتی انسان صرفا اطلاع پیدا می‌كند حالا آن اطلاعش برای خودش حسابی دارد، یا صحیح است یا صحیح نیست، در خیلی از موارد صحیح نیست! حتی اطلاعش صحیح نیست! زیرا انسان استطاعت و قدرت برای معرفت آن مطالب را ندارد و تفكراتش همراه با شكل‌گیری و خصوصیات نفسانی او است و نمی‌تواند بین این دو انفكاك ایجاد كند! الان در این جا چراغی روشن است و این را احساس كرده و به آن نگاه می‌كنیم چطور نمی‌توانید احساس خود را برگردانید و واقعا تصور كنید چراغی وجود ندارد و این اتاق تاریكی را گرفته، یك همچنین چیزی امكان ندارد بله تصور می‌شود كرد ولی نمی‌توان احساس را به آن احساس برگرداند یعنی احساس این كه الان در این وضعیت كه چراغ روشن است در واقع خاموش است! یعنی ما اشتباه می‌كنیم و تصور می‌كنیم كه چراغ روشن است و تصور می‌كنیم كه روز است یعنی در واقع این تاریك است و روز نیست. تبدل این احساس به آن احساس امكان پذیر نیست ممتنع است خودمان را به یك راه دیگر می‌زنیم.

 اینهایی كه هنرپیشه هستند تئاتر و فیلم بازی می‌كنند دیده‌اید كه چطور قشنگ خودشان را به اشكال مختلف درمی‌آورند؟ حالا بعضیها معلوم است كه تازه‌كار هستند و خلاصه اول بازیشان است بعضیها نه، آنهایی كه كهنه كارند جوری خود را در یك موقعیت دیگر قرار می‌دهند كه انسان واقعا تصور می‌كند كه این قضیه برایش اتفاق افتاده! هیچ چیز نشده ولی عین ابر بهار شروع می‌كند گریه كردن! راست راستی گریه می‌كند حالا نمی‌دانم اینها در چشمشان چیزی می‌ریزند یا این كه نه واقعا خودِ طرف گریه‌اش می‌گیرد همین طور آن حالات واقعی كه به خود می‌گیرد. خب اینها خودشان را در یك همچنین حالی قرار می‌دهند ولی باز آن احساس واقع را داشتن، یك مسئله دیگری است كه حتی برای اینها هم حاصل نمی‌شود خودشان هم می‌دانند كه در یك حال دیگری هستند.

 غرض بنده این است كه واقعا آن ذهنیت خودش هم تغییر پیدا می‌كند و این مسئله است. بعد اطلاع بر آن مسائل و حقایق غیب ممكن است به نحوی باشد كه احساس انسان را نسبت به آن مقتضای ظاهر اصلا به طور كلی دگرگون كند و این مسئله احتیاج به یك زمینه سازی و یك بستر مساعد دارد برای این كه بتواند با آن معرفت، همخوانی داشته باشد. اگر همخوانی نداشته باشد تمام سیستم فكر و خیال و ذهنیت انسان همه به هم می‌ریزد و انسان نمی‌تواند بین این دو را جمع كند لذا اطلاع بر این صحیح نیست.

 یكی از دوستان می‌گفت در همان زمان سابق، زمان مرحوم آقا برایش خیلی از این مسائل پیش می‌آمد اصلا جوری شده بود كه خواب و بیداری نداشت هی مرتب قضایا و مسائل چه ماقبل چه مابعد برای او همین طور پیش می‌آمد، مثلًا هفته دیگر چه می‌شود! فردا چه می‌شود! آن وقت اینها همه‌اش خوشی نبود. بالاخره در آن مرگ و میر بود، مرض بود، مسائل مولمه بود و خب اذیتش می‌كرد و طوری شده بود كه خوابش را یك مدت به هم ریخته بود. می‌گفت یك روز با مرحوم آقا برخورد كردیم و ایشان در میان صحبت كه جایی پیاده می‌رفتند رو كردند به او و فرمودند كه خب حالت چطور است؟ گفتم آقا حالم این است و این حال و مسائلی كه پیش می‌آید خیلی دارد اذیتم می‌كند ایشان فرمودند كه نه، این حال خوبی نیست! تا گفتند نیست، دیدم این حال رفت و تمام شد و دیگر راحت شدیم. قشنگ مثل بقیه از آن گرفتاری خلاص شدیم.

 حالا مرحوم آقا كه می‌گوید این حال خوبی نیست خودش هم این را دارد یا ندارد؟ این را دارد ولی برای او خوب است برای ما بد است چون او بستر مساعد این واردات را فراهم كرده است هر قضیه‌ای كه پیش بیاید دیگر برای او مانعی ندارد برای او مسئله‌ای پیش نمی آید.

 فوت مرحوم آقای حداد در ١٢ محرم اتفاق افتاد ما آن موقع پیش مرحوم آقا بودیم. ابدا و ابداً ما در حالات ایشان نه آن روز و نه روزهای بعد و قبل هیچ نوع تغییر و تبدل و تحولی مشاهده نكردیم.

 بالاخره با یك همچنین وضعیتی، خیلی ابلهانه است كه انسان بگوید هیچ مطلبی و خبری و اطلاعی نبوده است این دیگر خیلی فكاهی به نظر می‌رسد و خنده دار. در حالی كه ما نسبت به خیلی از افراد پایین‌تر، بروزات، ظهورات، اخبار و امثال ذلك را مشاهده می‌كنیم. در محرم همان سالی كه ما به خاطر مسائلی، به طور كلی به مشهد مهاجرت كرده بودیم در همان صبح روز اول محرم، یك نامه به دستشان رسید كه یكی از دوستانشان كه در ایران نبودند برای ایشان نوشتند كه استادشان به رحمت خدا رفته و این مسئله در ماه رمضان بوده البته تاریخ دقیقش را او ننوشته بود بعداً مطلع شدیم كه دوازدهم ماه رمضان بوده است. وقتی این نامه به دستشان می‌رسد حالش عوض می‌شود! اصلا ایشان آن روز عجیب بود! وضعیت دیگری داشت و اصلا دو سه روز به طور كلی مشخص بود كه این نامه یك تأثیری گذاشته است. حالا از ماه رمضان چند ماه گذشته رمضان شوال و ذی القعده و ذی الحجه چهار ماه گذاشته و در این چهار ماه هیچ اثری، انگار نه انگار! بی اطلاعی از این قضیه اشبه به فكاهی است برای این گونه افراد است و دلیل بر این مسئله این است كه وقتی در همان روزها یك شخصی كه آمده بود و الان هم آن فرد زنده است و معمّم، می‌گفت صحیح است یا كه اشتباه شده؟! ایشان فرمودند نخیر صحیح است و همین طور است.

 اینكه الان ایشان می‌گوید مطلب همین طور است آن موقع هم می‌دانسته كه همین طور است والا به این نامه كه و در حالی كه خود شخصی كه نامه را داده آن هم بر اساس مسموعاتش این نامه را داده و الّا كه خودش در عراق نبوده خب این چطور می‌شود یك شخص در یك همچنین موقعیتی قرار داشته باشد و اصلا به هیچ وجهی آثار و بروزاتی برای او حاصل نشود! و همان روال زندگیش را ادامه بدهد! به همان كیفیت صحبتش و ارتباطات خودش ادامه بدهد این آن جنبه و سعه را پیدا كرده آن سعه كه بین این دو جهت را خلط نكند. در حالتی كه در وهله دوم تأثیر گذاشت یعنی وقتی كه این مرحله اشراف به مرتبه عالم شهادت رسید در ظاهر تأثیر گذاشت و اصلا تا دو یا سه روز ایشان حالش منقلب بود و ما ایشان را در حال تأثر و حتی بكاء و اینها دیدیم.

 خب این مسائل برای ماها نیست این مال آنهایی است كه واقعاً هر آن تحقق و تكون حوادث و قضایا را در عالم شهادت بر اساس مشیت الهی می‌دانند لذا می‌بینیم به همین كیفیت هم عمل می‌كنند مگر این كه در بعضی از موارد تكلیف چیز دیگری را اقتضا می‌كند. ما در زمان ائمه و پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین می‌بینیم جریان تبدیل شدن خاك به خون در منزل ام‌سلمه، وقتی مقداری خاك را سیدالشهدا هنگام خروج از مدینه به امّ‌سلمه داد خیلی ام‌سلمه اظهار جزع و فزع كرد حضرت فرمودند صبر كن هر وقت دیدی این خاك تبدیل به دم؟! شده و خون تازه، آن موقع بدان كه قضیه اتفاق افتاده است

 اینها چیزهایی است كه باید انجام بشود خلاصه امام هستند و لازمه امام بالاخره بر حسب نیاز آن هم نه بخاطر ارزش داشتن خود این قضیه، حالا این بشود یا نشود به امام حسین و مرتبه امام حسین كاری ندارد اینها بخاطر ماست و بخاطر دلگرمی ما، بخاطر مسائلی كه افراد دیگر بفهمند و بدانند كه بین امام واقعی و بین سایر افراد تفاوت است! بدانند و بفهمند و مسائل را تشخیص بدهند و همین طور مسائل تكوینی هم هست. ما در زمان ائمه علیهم السلام قضایای تكوینی را مشاهده می‌كردیم كه اینها مربوط به آنها است و آن چه كه مربوط به سایر افراد هست همان ترتیب اثر دادن بر طبق مقتضای ظاهری مسئله است كه ما به آن توجه نداریم و در حالی كه عبور و سیر انسان در این نقطه می‌تواند شكل پیدا كند!

 افرادی كه به دنبال چیزهای غیر عادی می‌روند حتی ادعای اطلاع بر بعضی از امور می‌كنند هی دنبال این هستند كه از این چیزهای غیرعادی مطلبی گیرشان بیاید.

 من یك نفر را می‌شناسم كه حیات هم دارد از زمان سابق از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی بوده با مرحوم آقا هم ارتباط داشته است با مرحوم علامه همه‌اش دنبال این نحوه كسب اطلاعات بوده مثلًا علامه طباطبایی هم ارتباط داشته در مكاشفه‌اش چه دیده! به تو چه كه چه دیده؟! مثلًا می‌رفت پیش مرحوم علامه طباطبایی آقا شما در مشاهده خود چه دیدی؟ آقا نمی‌دانم فلان كس چه نحوه بوده؟ آقا مثلا چه نحوه می‌توانید اساتید را احضار كنید؟ همه‌اش دنبال این مسائل غیرعادی بود و تا الان هم همان است! یعنی تا الان هم به اندازه یك سانت ترقی نكرده! از افكار و روشش آدم می‌فهمد كه ای كاش همان بود صد درجه رفته پایین! چرا؟ چون نفس خودش را نگذاشته كه عمق پیدا كند! عمق پیدا نكرده هی فقط مثل یك نوار، اضافه كرده! هی سی دی روی سی دی اضافه كرده! هی آمده كتاب روی كتاب اضافه كرده! عمق پیدا نكرده كه این حقیقت مسئله و سرّ تجلی ذات در مراحل وجود، این سرّ چیست؟ اگر به این مسئله می‌رسید دیگر نیاز نداشت سوال بكند كه آقا شما در مشاهداتتان چی یافتید؟! تو چه كار داری؟ من آن چه یافتم مال خودم است. مگر من آن موقع كه پیش اساتیدم بودم اینها را سوال می‌كردم؟ اینها را می‌پرسیدم؟ نه، ما می‌رفتیم از ایشان حقایق و معارف را می‌پرسیدیم از آن چیزهایی می‌پرسیدیم كه بعد اینها را پیگیری می‌كردیم و خودمان به اینها و بالاتر از اینها می‌رسیدیم.

 آن چه كه دیده مال این است، این نفس می‌آید و به آن چه كه از طریق غیرعادی برایش حاصل می‌شود التذاذ پیدا می‌كند حالا اگر همین مطلب در كتاب باشد كتاب را ورق می‌زند و از كنارش می‌گذرد. چون این از راه شهود است و از راه غیر طبیعی، عجب عجب، عجبا. این عجب عجب مال چیست؟ بخاطر این است كه در یك مرحله غیر عادی بودن گیر كرده حساب ظاهر را با حساب باطن جدا كرده از طریق ظاهر نمی‌تواند به عمق برسد، دنبال این است كه از غیر طریق ظاهر به این عمق برسد و نمی‌رسد! و آنهایی كه قرار است بگویند، نمی‌گویند. هر چیزی را كه خوب نمی‌گویند هی شیره مالی می‌كنند! و سر كاری و یك چند تا مطلبی كه دلش خوش بشود و بعد شخص هم می‌گوید كه بله رفتیم و با دست پر برگشتیم! خیلی با دست پر! بعد هم خوب بالاخره معلوم می‌شود كه قضایا و مسائل دیگر گیش می‌آید و شخص می‌شود این فرد تا چه حد بینش پیدا كرده تا چقدر عمق پیدا كرده تا چقدر متحقق به حقیقت شده. این مسئله است كه تا چه حدّ این سلسله تنازل وجود در نفس او نقش پیدا كرده و حك شده است

 لذا شما می‌بینید همان شیوه تفكر سابق در كارهای آینده او به صورت غیرظاهر می‌آید و پیدا می‌شود. برای اینكه مشكلی برایشان حل بشود دنبال یك طلسمی‌اند كه آن بیاید این مشكل را باز كند این دنیا، دنیای مصیبت و مشاكل است دیگر این دنیا دنیایی نیست كه بر وفق مراد ما بگردد این دنیا برای خودش پرونده خاص خودش را دارد گهی پشت به زین و گهی زین به پشت، گاهی شیرینی است و گاهی تلخی، گاهی تولد است و گاهی ممات، گاهی صحت است و گاهی مرض، گاهی فراخی و گاهی تنگدستی و مشكلات! هر روز در این دنیا برای خودش حساب و كتابی دارد آن روزی كه روز فراخی و خوشی و خنده ما است، كاری نداریم. آن روزی كه روز گرفتاری است می‌خواهیم دور بزنیم. آقا در كتابها چیزی پیدا نكردیم بیاید این قضیه را حل كند و مسئله‌ای پیدا نكردیم و خلاصه یك راهی، روشی بیاید آن را تبدیل كند. در پرونده این هست آن هم هست در پرونده هم آن روز است هم این روز در پرونده هم یك روز تولد است هم یك روز هم ممات است.

 مگر بچه‌های ائمه نمی‌مردند! جلوی چشم امام سجاد بچه‌اش فوت شد و حالا اشتباه كنیزه بوده و یا چیز دیگری خلاصه انجام شده، حالا باید سرش را ببری؟! علی كل حال بالاخره این كه انجام می‌شود انسان باید یك مقداری بفهمد و متوجه باشد كه این مطلب در این پرونده آمده این مسئله در این سیر خودش آمده لذا اصلا این گونه افراد رشد ندارند! همان هستند همانی كه آن موقع بوده الان است و چون نفسش خو گرفته و با این مسئله عجین شده و با این قضیه به طور كلی وحدت پیدا كرده در مسائل ظاهری هم كه بعداً پیش می‌آید می‌بینیم دارد دور می‌زند. یك مشكلی می‌خواهد در زندگیش پیدا بشود ...

 بالاخره این مشكل باید طبق قانون اجتماع، طبق عرف باید راه خودش را طی كند اصلا قانون مملكت اقتضا می‌كند برای این قضیه یك همچنین حكمی داده بشود قانون است دیگر محكمه قضا فلان می‌آید ... این شخص می‌خواهد قانون را دور بزند كه این اجرا نشود یعنی استثناء، می‌بینید، آن روحیه‌ای كه در آن موقع دنبال پیگیری مسائل از طریق غیرظاهر است اینجا می‌آید حرمت خود را نشان می‌دهد نه حالا فقط خلاف را، آن كسی كه می‌خواهد خلاف قانون عمل كند كار حرامی دارد انجام می‌دهد دیگر. الان قانون این است كه برای این جرم مثلا الان قاضی این حكم را تعیین بكند و شما می‌دانید كه در فلان مسئله این جرم این را دارد و باید داشته باشد و به حق هم دارد و چطور كه این قانون در مملكت نسبت به سایر افراد اجرا می‌شود قوانین حقوقی قوانین جزایی در همه افراد اجرا می‌شود ولی این تا می‌بینید این قانون می‌خواهد گریبانش را بگیرد یك‌دفعه متوسل به چه می‌شود به یك مسئله‌ای كه جلوی این را بگیرد چرا؟ جناب آقای محترم چرا؟ قانون فقط برای دیگران است یا نه برای شما هم باید باشد، برای فرزندان شما هم باید باشد، برای عشیره شما هم باید باشد، برای رفیق شما هم باید باشد، برای زن و بچه شما باشد، برای پدر و همه باید برای همه باشد من جرم كردم بایستی كه طبق قانون مجازات بشوم و طبق قانون باید برای من حكم بریده شود تنبیه و تعزیر بشوم قانون در مملكت برای همه است.

 امیرالمومنین طبق همین قانون رفت پیش شریح قاضی ائمه طبق همان قوانینی كه بود می‌رفتند به محاكم محاكمه می‌كردند یعنی گاهی اصلًا می‌بردند ایشان را، حالا محاكم در آن زمان محاكم ظلم بوده در زمان خود امیرالمومنین دعوایی بوده چه بوده حضرت فرمودند خب بلند شوید برویم و برداشتند رفتند، قضیه‌ای بوده همه هم می‌دانیم آن نحوه عمل كردند. این آقا اگر در آن موقع همان مجرای صحیح را می‌رفت این جا دیگر به این محذور گرفتار نمی‌شد و چه بسا قانون در حق او انجام می‌شد و می‌بایستی هم كه انجام بشود باید قانون در حق او انجام بشود چرا چون قانون برای همه و مال همه است قانون استثناء ندارد اگر قانون حق است برای همه است قانون ظلم است برای همه است این كه یك نفر بخواهد از موقعیت خود جلوی او را بگیرد خوب چرا جلوی این را نسبت به دیگران نمی‌گیرید؟ در حالتی كه این جرمی‌كه من باب مثال پیدا شده خوب خیلی‌ها ممكن است این جرم را انجام بدهند خوب برو جلوی آنها را بگیر!

 شخصی از اطبای چشم كه اهل مشهد است خودش به من می‌گفت عمل پیوند قرنیه می‌كند از شاگردان آن دوستمان آقای دكتر سجادی است او خودش می‌گفت كه ما راجع به پیوند قرنیه خوب سوال كردیم گفتند كه اشكال ندارد آن دكتر به من گفته بود سابق كه ما از خود آقای خمینی هم سؤال كردیم و ایشان گفته بودند كه عیب ندارد و منتهی جوری نباشد كه مشخص شود. بالاخره آن مصیبت زدگان طبعا شاید ناراحت بشوند ولی اگر نتوانستید كه به این سهولت و اینها تحصیل كنید عیب ندارد مثلا از افرادی كه تازه فوت كردند می‌توانید شما قرنیه آنها را بردارید. می‌گفت ما هم بر همین اساس عمل می‌كردیم شاگرد ایشان به من می‌گفت كه یكی از علمای مشهد با این قضیه مخالفت می‌كرد و می‌گفت حرام است انسان قرنیه را از میت جدا كند باید برود از خارج این طرف و آن طرف به دست می‌آورد. قرنیه هایی كه از خارج می‌آید گاهی اوقات اینها فرسوده است و فرض كنید كه برای خودش مشكلاتی دارد و پس می‌زند و گاهی اوقات قبول نمی‌كند گاهی اوقات اصلا اینها پزمرده شده و هفتاد سال سنش است می‌خواهند به یك بیست ساله بزنند نمی‌تواند قبول كند و بعد مشكلات دیگر پیدا می‌شود البته آن بانك قرنیه برای خودش تشكیلات خیلی زیادی دارد می‌گفت این آقا مخالفت می‌كرد می‌گفت نمی‌شود و حرام است یك قدری از این قضیه گذشت تا این كه پسر خود او این مشكل قرنیه پیدا كرد و قرنیه او پاره شد آمد پیش ما فلانی ای داد بیداد گفتیم آقا شما خودتان می‌فرمایید كه حرام است گفت نه این دفعه را بكن دیگر نكن! عبارت خودش این بود. این را دفعه را بكن دیگر نكن یعنی چه؟! اگر حرام است برای پسر خودت هم حرام است! اگر حلال است برای همه حلال است! دیگر معنا ندارد ... این همان مسئله است كه ما نتوانسته‌ایم خودمان را با آن مقتضیات ظاهر متحد كنیم و بیاییم خودمان را با آن محو كنیم.

 برای هر كس هم یك پرونده خاصی است پرونده من مال من است پرونده شما مال شماست پرونده آن زید هم مال زید است برای هر كسی پرونده خاص دارد كه حافظ رضوان الله علیه چه می‌فرماید یك روز من در محضر آقا بودم گفتم" حافظ می‌گوید" فرمودند چه گفتی آقا؟! حافظ می‌فرماید،" می‌گوید" یعنی چه! مگر بقال است؟ مگر بقال است! حافظ می‌فرماید حالا ما یك خرده اضافه‌اش كنیم حافظ رضوان‌الله‌علیه می‌فرمایند كه

بنوش باده که قسام صنع قسمت کرد \*\*\* در آفرینش از انواع نوش دارو نیش

خیلی شعر، شعر عجیبی است این بنوش باده یعنی همین مسئله، یعنی كار خودت را بكن به دنبال این نباش كه برایت چی پیش می‌آید بنوش باده، بنوش باده كه قسام صنع قسمت كرد در آفرینش از انواع نوش دارو نیش این غزلی است كه خیلی مرحوم آقا دوست داشتند ولی این غزل را رفقا ببینند بسیاری از آن چه من تا به حال دیوانی كه این غزل در آن باشد را پیدا نكردم ولی سابق خودم دیوانهایی را داشتم و دیدم كه كه این غزل در آن بود ولی الان نمی‌دانم چرا نیست این همه دیوان حافظ داریم ولی این نیست! این همه دیوان حافظ چاپ شده ولی این غزل نیست اصل غزل هم این است كه:

به جد و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش‌ \*\*\* به کردگار رها کرده مصالح خویش

به به! این شعر دومش واقعا اگر می‌فهمیدیم این شعرها را یك خرده می‌خواندیم اینها را، همه‌اش نمی‌رفتیم روزنامه بخوانیم تلویزیون تماشا كنیم و رادیو گوش بدهیم یك‌خورده می‌آمدیم این شعرها را برمی‌داشتیم می‌خواندیم تمام دنیا را بدهیم ارزش فهمیدن این یك شعر را ندارد!

به پادشاهی عالم فرو نیارد سر \*\*\* اگر ز سرّ قناعت خبر شود درویش

به پادشاهی عالم فرو نیاورد سر، به پادشاهی عالم، نه یك استانداری و بخشداری و شهرداری و كلانتری، به سرّ قناعت، كه در این قناعت چه نهفته است و چه سرّی در این قناعت است كه سعادت دنیا و آخرت در زیر همین شعر نهفته است! بعد می‌رسد به این جا كه

بنوش باده که قسّام صُنع قسمت کرد \*\*\* در آفرینش از انواع نوش دارو نیش

همه چیز در پرونده ما گذاشته‌اند هم مصیبت گذاشتند هم خوشی گذاشتند هم تأمل گذاشتند و همه‌اش به صلاح است. برای رد شدن باید یكی یكی پله‌ها را بروی باید یكی یكی از این مرتبه رد شویم، رد نشدی عبور نكرده‌ای! خب فایده ندارد در همان مرتبه مانده‌ای برای این كه پرونده به آخرش برسد باید یكی یكی ورقه ها را بخوانی خب تو اگر در همان ورقه اول ... بعضیها هستند می‌گوییم آقا برو آزمایش می‌گوید می‌ترسم بروم معلوم بشود كلسترولم چقدر است! خب معلوم بشود برو دوا بخور معلوم بشود قند خونم چقدر است! معلوم بشود مثلا فرض بكنید كه هموگلوبینم چقدر است زیاد است باید خون بدهم خب معلوم بشود، باید معلوم بشود معلوم نشود آدم مریض می‌شود آدم كه یك جای دیگرش خراب می‌شود، به كلیه‌اش می‌زند، قلبش هزار مشكل پیدا می‌كند. این باید طی شود شما كه در ورق اول ماندی نمی‌توانی ورق دوم را بخوانی نمی‌توانی ورق سوم را بخوانی عبور از ورقه اول نیاز به خواندن دارد و عمل كردن! وقتی خواندی و عمل كردی می‌روی سراغ ورقه دوم و سوم به وسط كتاب كه می‌رسی می‌بینی چقدر این كتاب راحت شده چقدر خواندنش راحت شده! كتاب از اول فهمیدنش مشكل است وقتی بیست صفحه سی صفحه چهل صفحه كه بخواند آن فشار را كه بیاورد بعد می‌بیند راحت می‌تواند سایر صفحات را بخواند و درك مطالب برایش خیلی مشكل نیست.

 عبور از این مطالب هم مثل همین است ابتدا برای انسان سخت است ولی یك مدت كه گذشت از این حرفها، نه این كه سخت نباشد ولی انسان می‌تواند كنار بیاید چون آن صفحات قبل را طی كرده است

 در فوت حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند یك سال و نیمه‌شان ظاهراً هجده ماه پیغمبر هم گریه می‌كرد و اشك می‌ریخت ولی با این مسئله كنار آمد بر سر خود نمی‌زد كفر نمی‌گفت، نمی‌دانم غیرعادی عمل نمی‌كرد، تمام دنیا را خرج نمی‌كرد برای این كه بچه‌اش زنده بماند توجه كردید دیگر میلیارد میلیارد نمی‌داد برای این كه فرض بكنید كه حالا انگشتش نمی‌دانم چی شده فلان شده خیلی خب حالا این هم یكی مثل بقیه این هم یكی مثل سایر افراد دیگر خدا اقتضا كرده تقدیرش بر این كه الان این طور باشد بسیار خب مخارج ظاهری می‌شود خب شد شد، نشد نشد تمام شد و رفت، نه این كه انسان تمام دنیا را بپردازد برای این بچه‌اش! اگر قرار است بر این كار همه جا باید این طور باشد نه اینكه به اصطلاح به نحو خاص باشد. كنار می‌آمد با این مسئله انسان باید كنار بیاید تا این كه بتواند آن آمادگی را پیدا بكند این بزرگان وقتی كه اطلاع پیدا بكنند برایشان مشكل نیست چرا؟ چون اطلاع تغییری در مشی ظاهر آنها ایجاد نخواهد كرد حتی به اندازه سر سوزن، بنده كه این را می‌گویم خودم در زندگی بزرگان تجربه كردم و دیده‌ام. حالا بعدها مسئله برایمان جور دیگری شده بود و قضایا به یك نحو دیگری می‌گذشت آخر می‌دیدیم آقا همه اینها را قبلا می‌دانسته و اطلاع داشته است طبق همین مسائل ظاهر پیش می‌آمد و می‌رفت و مسائل انجام می‌شد و آن حادثه أسفناك اتفاق می‌افتاد و تمام می‌شد و بعد ا ایشان می‌توانسته جلویش را بگیرد، راه داشته و می‌توانسته ولی همین طور ایستاده و نگاه كرده و این فرق بین فرد كامل و غیر كامل است.

 خدا بیامرزد مرحوم حاج هادی ابهری رحمی‌الله‌علیه، یكی از بستگان ما فوت كرده بود و حاج هادی او را خیلی دوست داشت. شخصی نشسته بود و از حاج هادی سوال كرد كه حاجی اگر شما بودی می‌گذاشتی كه این فوت بكند؟ (مرحوم حاج هادی گاهی اوقات یك حمدهایی می‌خواند خلاصه حرزهایی داشت برای خودش و مریض شفا پیدا می‌كرد و بعضی از همتها و عزمهایی را اعمال و ابراز می‌كرد) گفت اگر قبلًا مطلع می‌شدم نمی‌گذاشتم كه این بمیرد من آن موقع یادم است سیزده سالم بود در همان عالم بچگی گفتم كه خب حاج آقا آیا این كار شما هم به صلاح او بود یا نبود؟ این را كه گفتم ـ من بچه سیزده ساله و آن یك پیرمرد! ـ او تازه یك دفعه انگار یك قضیه‌ای را متوجه شد یعنی فردی بود كه شاید همچنین كاری می‌كرد ولی ادراك مسئله و معرفت مسئله یك چیز دیگر است كه انسان نسبت به یك قضیه معرفت پیدا كند! گفتم حاجی آقا به صلاح او هم بود كه این بشود؟ بعد این دیگر هیچی نگفت و هیچ حرفی نزد و صحبتی نكرد و سرش را انداخت پایین و گویا ظاهرا تنبهی برایش شده بود تصور من این طور بود.

 ولی این بزرگان همین هستند یعنی همین مسئله ظاهر همین احكام ظاهر همین قوانین ظاهر همین جریان و جری ظاهر و تقدیر و تحقق تقدیر بر اساس ظاهر به آن ترتیب اثر می‌دهند و در زمان سابق عرض كردم به دوستان، مرحوم پدر بزرگ ما تمام كتابهایشان را در خود زمان حیات به مرحوم پدر ما داده بودند كتابخانه‌شان را بخشیده بودند و گفته بودند این كتابخانه مربوط به شما است و خیلی‌ها هم از این قضیه اطلاع داشتند و خودشان هم این مطلب را در وصیت نامه نوشته بودند و بعد از فوت ایشان این وصیت نامه گم می‌شود و طبعا غیر از این قضیه مسائل دیگری هم بوده كه با گم شدن این وصیت نامه مشكلاتی برای ایشان پیدا می‌شود و برای خیلی از افراد مشكلات خیلی حادّی پیدا می‌شود و ایشان هم بالاخره از همه كارهایش می‌ماندند و ایشان وصی پدرشان هم بودند و اینها از همه چیز می‌ماندند من یادم است كه چند سال پیش كه رفته بودیم برای عیادت پسر عموی ایشان كه در مشهد بود خدا رحمت كند مرحوم آقا سید عباس هاشمی ایشان به من می‌گفت كه آقای آقا سید محسن شما در آن موقع نبودید ما بودیم و با چشم خود دیدیم از شدت تأثر و از شدت ناراحتی و از شدت فشارها پدرت گریه می‌كرد! می‌گفت بنده این را با چشم خودم دیدم آن موقع پدرمان بیست و چهار یا پنج سالش بود و از فشارهایی كه برایش می‌آمد و از آن خلاف و اختلافی كه در آن زمان پیش آمده بود می‌گفت من اشك پدرت را دیدم كه این كنار كوچه نشسته بود و گریه می‌كرد از این كه می‌دید كه هیچ راهی و مفرّی ندارد برای خلاصی از این مطلبی كه هست.

 ایشان می‌فرمودند مرحوم پدر ما می‌فرمودند كه سابق ما پیش یك نفر می‌رفتیم آشنا شده بودیم از دوستان پدرمان بود كسی بود كه احضار ارواح می‌كرد و ما پیش آن می‌رفتیم به من خیلی اصرار عجیبی می‌كرد كه بیا من این را به تو هم تعلیم كنم و بالاخره ما چند جلسه هم رفتیم و یك نوشته‌هایی را نوشتند كه خود من آن نوشته ها را كه با مداد بود دیدم. الان نمی‌دانم باید مشهد باشد دیگر من اطلاعی ندارم آن نوشته‌ها را ایشان هنوز دارند. ایشان خیلی فرد منضبطی بود اینها را نگه می‌داشتند هر چه را كه داشتند نگه می‌داشتند حتی آن زمانی كه ایشان هنرستان می‌رفتند همه چیز را نگه می‌داشتند بر عكس من كه همه را این طرف و آن طرف .. می‌كنیم و حوصله یك ورق كاغذ زیادی نداریم ایشان خلاصه خیلی دقیق منظم مرتب اینها را نگه می‌داشتند بله ایشان می‌گفتند كه ما رفتیم ولی بعد از مدتی در نفسم احساس كدورت كردم احساس كدورت و ظلمت كردم و دیگر نرفتم و هر چه پیغام فرستاد دیگر ترتیب اثر ندادم گفتم دیگر نمی‌توانم بیایم و عذر آوردم! پیرمردی بود و خیلی او ناراحت شد كه چرا من از نیمه راه این كار را كردم در حالتی كه احساس می‌كرد كه این مطلب مهم دارد از بین می‌رود و می‌گفت من نمی‌خواهم این را در اختیار هر كسی قرار بدهم كه سوء استفاده بكند، ایشان را برای این قضیه فرد متعهدی می‌دانست گفتند كه به توصیه بعضی از اقواممان كه فلانی، برویم پیش این تا با احضار پدرشان این مطلب را كشف كند كه قضایا چه بوده و چه كنیم؟! می‌گفتند یك روز عصر نزدیكهای مغرب بود رفتیم و نشستیم یك میزی بود و این هم نشست و مطلب خودمان را به ایشان گفتیم كه روح پدرمان را حاضر كند و از ایشان راجع به این وصیت نامه ما سوال كنید كه كجا است و دیگر این كه ایشان بگویند كه بالاخره آن چه را كه در وصیت نامه بوده خودشان را اظهار كنند و خود شهود هم آن مسئله را ببینند و از جمله آن افراد شهود بالاخره كسانی بودند كه در این قضیه شاید مخالفتهایی داشتند. ایشان می‌گفتند كه كاغذی آورد و به اصطلاح اوارد و اذكاری گفت یك مداد دستش بود این مداد را در دست چپ گرفت بین انگشت سبابه و این حركت در اختیار او نبود خودش حركت می‌كرد مداد به این كیفیت می‌رفت و این در اختیار ایشان نبود سوال اولی كه كردیم این بود كه وصیت نامه كجاست؟ در همان جواب همه فهمیدیم قضیه چیست گفتند صلاح نیست كه وصیت نامه پیدا شود! هیچی تمام شد! تمام این آمدن و رفتن، صلاح بر پیدا شدن وصیت نامه نیست و شما مطلب را پیگیری نكنید و بگذارید جریان به همین كیفیت بماند.

 بعد از این قضیه بود كه ایشان دیگر آمدند نجف و هجرت كردند و دیدند دیگر پیگیری كردن و زیاد اصرار كردن با وجودی كه ایشان وصی هم بود به صلاح نیست و بعد دو تا نصیحت هم كردند یكی این كه این عبارت بود كه آن چه می‌توانید كار كنید كه در این جا پشیمان خواهید شد! این یك مسئله. مسئله دیگری را كه ایشان مطرح كردند و آن بسیار مسئله مهمی‌است این است كه ما را به واسطه ازدیاد نسل بخشیدند. خلاصه از نسل سادات زیاد بشود و اینها، حالا نه مقصود صرف سادات است منظورشان به واسطه همین نسل و اینها ما را بخشیدند. به واسطه زیادی نسل ما را بخشیدند و از ما گذشتند و بر ما سهل گرفتند مشخص شد كه این قضیه انجام شده و ایشان هم حضور پیدا كرده و مطلب سوّم این بود كه گفتند شما دیگر برو به تحصیلت بپرداز، و دیگر پیگیری مطالب را نكن. ایشان می‌گفتند كه ما از آن به بعد آمدیم و مقدمات سفر هجرت به نجف را فراهم كردیم.

 ببینید صلاح نیست كه الان این وصیت نامه پیدا بشود این وصیت نامه اخفائش و اختفائش در ضمن یك مجموعه‌ای از شرایط و مسائل است كه با این قضیه اتفاق افتاده و شما می‌خواهید از میان این مجموعه فقط این وصیت نامه را بكشید بیرون! همه چیز به هم می‌ریزد! شاید مسائل غیر مترقبه‌ای اتفاق می‌افتاد كه فرد اصلا پشیمان می‌شدكه اصلا نخواستیم. ولی این قضیه الان مخفی بماند چقدر از این چیزها خدا میدهد بالاترش را هم می‌دهد مسائل بالاترش را هم می‌دهد منتهی اینها همه زمان می‌خواهد شرایط می‌خواهد و زمان می‌خواهد تا اینكه او برسد. این قضیه را ما نمی‌فهمیم ما فقط از میان آن مجموعه‌ای كه پیدا می‌شود و آن مجموعه یك حادثه‌ای را ایجاد می‌كند، فقط یكی از آن رامی‌خواهیم در بیاوریم و به آن یكی برسیم! اگر تو می‌توانی و قدرتش را داری، همه را عوض كن یعنی كل این سیستم علل و اسبابی و جوانب و خصوصیات و اطرافی كه دست به دست هم دادند و این پدیده را بوجود آوردند اگر می‌توانی این را عوض كن خوب تو كه نمی‌توانی این را عوض كنی می‌روی فقط سراغ این یكی! هان می‌فهمیم آنچه كه الان در دست شما است فلان صندوق خانه است فلان اتاق است یكدفعه مترصد باشیم بروی آن قضیه را بدست بیاوری در حالی كه وقتی می‌خواهی بروی آن كار را بكنی یك مرتبه به یك مصیبت اشدّی شخص مبتلا می‌شود!

 لذا در این گونه موارد به طور كلی انسان به همان مسیر ظاهری كه برایش قرار داده شده باید برود. مسیر ظاهر اگر بیماری است مراجعه به طبیب كند اگر مشكلی است مراجعه به محا كم بكند اگر كه یك كدورتی است باید علل و اسبابی را اینها انجام بدهد برود به دنبالش، رسید رسید، نرسید نرسید صلاح بر این است! مگر همیشه قرار بر این است كه همه به حقشان برسند! اگر به حقشان برسند كه دیگر مطلبی نبود! مگر قرار بر این است كه ظلمی‌نباشد. آن زمان، زمان امام زمان است خوب دعا كنیم كه حضرت ظهور كند در این دنیا وا نفسایی كه در هر گوشه آن هزار تا مسئله اتفاق می‌افتد مگر همه رمّال و جمّال دارند بندگان خدا با همین كیفیت می‌روند و عمل می‌كنند.

 لذا اصلا به طور كلی دنبال این مطالب رفتن و این كه انسان بخواهد از راه غیر ظاهر برسد هیچ نتیجه‌ای و فایده‌ای ندارد تقدیر و مشیت خدا هم بر همین اساس هست و انسان بایستی كه خودش را با همان تقدیر و مشیت تطبیق بدهد اگر رفت هم به آن چه كه مورد تقدیر و رضای خدا می‌باشد رسیده است و هم مهمتر از آن حرفها، عبور كرده یعنی برای خودش یك ذخیره‌ای در نفسش نگهداشته و با این ذخیره بك قدم به جلو گذاشته یك قدم به حوادث آینده و به ترقیات آینده! اگر این را نكرد خواست این مشكل را با غیر از این مسائل بخواهد حل بكند ممكن است به نتیجه برسد نه اینكه نرسد ولی گیر كرده بعد معلوم می‌شود كه عجب اگر این نحوه را انجام نمی‌داد و اگر بر این جری ظاهر عمل می‌كرد و اگر به دنبال مسائل غیرمتوقع از طرق غیرعادی نمی‌رفت چه بركاتی و چه آثاری داشت و چه خصوصیاتی كه الان اگر نگاه بكند خنده‌اش می‌گیرد كه عجب ما برای اینها اصلا باید دنبال اینها برویم اصلا الان فكرش را هم نمی‌كند فكرش را هم نمی‌كند كه بخواهد فكرش را به این مسائل مشغول كند.